

نشریه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)
سال هشتم، شماره دوم، پیاپی ۲۷، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۷۱-۹۸

بررسی و تحلیل مفاخره‌های صوفیانه

مهدی رضائی*

چکیده

عرفان و تصوف اسلامی از بدو پیدایش محملی برای رشد اندیشه‌ها، سخنان و آیین‌های فراوانی بوده است. اکثر پیروان این مکتب دینی-اجتماعی، تلاش فراوانی در تصفیه درون داشته‌اند و دیگران را به شیوه خود دعوت کرده‌اند. در کنار باورهای دینی و اخلاقی، ابتکارات فکری-رفتاری نیز در تصوف دیده می‌شود که در جوامع اسلامی مسبوق به سابقه نیست و خود بدان مستحسنان می‌گویند. از جمله این ابتکارات می‌توان به مفاخره اشاره کرد. هرچند از منش و روش فکری اهل خرقه، تفاخر به دور از انتظار است اما متون و تذکره‌های صوفیانه، سرشار از این نوع سخنان است که قدری غریب می‌نماید. در این تحقیق ضمن جمع‌آوری مفاخره‌های صوفیانه از تذکره‌های مهم در سده‌های متوالی، به دسته‌بندی موضوعی و تحلیل محتوایی آن با روش تحلیل ساختار و محتوا پرداخته می‌شود. با نگاهی به مفاخرات مشخص می‌شود که آن‌ها را می‌توان از ابعادی چون صراحت، بن‌مایه، طرفین و دلایل مفاخره دسته‌بندی کرد. برخلاف فرض رایج که انتظار مفاخره به مقام و موقعیت نمی‌رود، بیشترین شمار مفاخره‌ها درباره مقام و موقعیت صوفیو پس از آن نازش به عبادات است و همچنین برخلاف تصور، بیشترین شمار مفاخره‌ها از مشایخی بزرگ چون جنید و بایزید و شبلی و ابوسعید ابوالخیر و خرقانی و... است که به انگیزه تبلیغ و تشویق صورت گرفته است.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلمان فارسی کازرون rezaei@kazerunsfu.ac.ir

تاریخ پذیرش ۹۴/۲/۱۳

تاریخ وصول ۹۲/۹/۹

واژه های کلیدی

تصوف، عرفان، مفاخره، کرامت.

مقدمه

مفاخره در لغت از ریشه ثلاثی «فَخَرَ، يَفْخِرُ، فَخْرًا» است در معنی مباحثات و ستایش به خصال و مناقب و مکارم خود یا نزدیکان (معلوف، ۱۳۷۸: ۵۷۱). «در اصطلاح ادب، مفاخره به اشعاری اطلاق می‌شود که شاعر در مراتب فضل و کمال و سخن‌دانی و تخلق به اخلاق حمیده و ملکات فاضله از حیث علو طبع و عزت نفس و شجاعت و سخاوت و امثال آن و احياناً افتخارات قومی و خانوادگی و به طور خلاصه در شرف و نسب و کمال خویش سروده است» (محمودی، ۱۳۸۹: ۱۱۳). به زبان دیگر «مفاخره از باب مفاعله به معنی نازیدن و سرافرازی کردن است» (امین، ۱۳۸۸: ۳۵). «باید توجه داشت که مفاخره در اصل برشمردن صفات جنگجویانه و ذکر رشادت‌ها و پهلوانی‌ها بوده است و بعدها بیان کمالات معنوی هم در آن، جای گرفته است» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۲۸).

هرچند مفاخره را خاص زبان ادب و شعر برشمرده‌اند اما در عرفان نیز مفاخره به معنی نازیدن به ابعاد مختلف وجودی خویش، بسیار مشاهده می‌شود. لازم است در نظر گرفته شود که بسیاری از این نوع سخنان صوفیان، در ظاهر ممکن است مفاخره در معنی رایج آن به شمار نیایند اما با توجه به بافت و موقعیت فرهنگی‌گفتمان عرفان و تصوف، می‌توان این گونه از سخنان را مفاخره به شمار آورد زیرا چون از شیخی کامل، انتظار نمی‌رود به حالات والای درونی خویش اشاره کند، حال اگر اشاره‌ای بدین حالات کرد، بالطبع می‌توان آن را مفاخره به شمار آورد. چون شرط اولیه مفاخره، وجود داشتن دو طرف برای آن است، شاید به نظر بیاید که هر فخریه‌ای را به دلیل نداشتن طرف مقابل، نباید مفاخره به شمار آورد اما لازم به یادآوری است که بسته به موقعیت سخن و گفتمان تصوف، گوینده یک طرف را خود قرار می‌داده و طرف دیگر را سایرین می‌دانسته‌است. از اهل عرفان و تصوف که به دنبال تزکیه هستند، انتظار مفاخره نمیتوان داشت چون تصور می‌شود این افراد چنان مستغرق سلوک و خودسازی‌اند و به دنیا و مردمان پشت کرده‌اند که مجالی برای خودستایی و اعتنایی به مفاخره نداشته باشند زیرا مفاخره متعلق به کسانی است که می‌خواهند

اظهار وجود نمایند و این اظهار وجود با رنگ تعالیم صوفیانه در تناقض است. تعالیمی که به دنبال کم رنگ کردن هویت و منیت صوفی است تا جایی که نهایتاً با رسیدن صوفی به فنا مدعی حذف کامل صبغه بشری وی است.

بانگاهی گذرابه تذکره‌ها و دیگر آثار صوفیان، می‌توان به انبوهی از انواع تفاخر برخوردار که مایه شگفتی می‌شود و خواننده هنگامی شگفت‌زده تر خواهد شد که ببیند شمار فراوانی از این سخنان از کسانی است که به عنوان عارف و شیخ و مرشد کامل شناخته شده‌اند. با توجه به مفهوم ادبی مفاخره این تحقیق قصد دارد تا با تسری مفهوم آن (بهمعنی نازش به خود) در حوزه عرفان و تصوف و متون صوفیانه، در مرحله اول به جمع‌آوری مفاخره های صوفیانه از تذکره‌ها و آثار مهم عرفانی پردازد و سپس با توجه به دو لایه ساختار ظاهری و درون‌مایه، به دسته‌بندی و تحلیل درون‌مایه آن پردازد و در حد امکان با استناد به منابع اسلامی سخنان صوفیانه، دلایل مفاخره‌ها را ذکر کند.

۱- پیشینه پژوهش

درباره نوع مفاخره و معرفی آن در کتاب‌های انواع ادبی و انواع شعر و نثر فارسی مطالعاتی صورت گرفته است و چارچوب‌ها و پیشینه آن تشریح و تبیین شده است. مفاخره در آثار ادبی نیز فراوان بررسی شده است. از خاقانی گرفته تا حافظ که اشاره بدان بر حجم مقاله می‌افزاید و فقط فهرست وار اشاره‌ای به بخشی از آن می‌شود.

نیکدار اصل، محمدحسین (۱۳۸۹). «بررسی گونه های فخر در دیوان حافظ» بوستان ادب، شماره سوم؛ محمدی، هاشم. (۱۳۸۹). «خودشیفتگی شاعران پارسی تا قرن هشتم هجری» نامه پارسی، شماره ۵۳؛ محمودی، مریم. (۱۳۸۹). «مفاخره در شعر رودکی». مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد فسا، شماره دوم؛ کافی، غلامرضا. (۱۳۹۲). «بررسی گونه های فخر در دیوان طالب آملی». بوستان ادب، شماره دوم؛ فرزام پور، علی اکبر. (۱۳۵۴). «خودستایی شاعران». مجله یغما، شماره ۲؛ صیادکوه، اکبر. (۱۳۹۰). «خاقانی شخصیت خودشیفته و کمال‌گرا» اندیشه های ادبی، شماره ۸؛ امین، سید حسن. (۱۳۸۸). «خودستایی و مفاخره در شعر پارسی»؛ مجله حافظ، شماره ۶۴.

آنچه که تا کنون مغفول مانده است، بررسی مفاخره در عرفان و تصوف اسلامی است که تاکنون اثری درباره آن تدوین نشده است و این مقاله فتح بابی برای مطالعه در این حوزه به شمار می‌رود.

۲- روش تحقیق

محدوده مطالعه برای این تحقیق، تذکره‌های فارسیاست زیرا در این تذکره‌ها که در سده‌های مختلف نوشته شده است، می‌توان به بخش معظمی از سخنان و داستان‌های کوتاه اهل تصوف، از جمله مفاخرات صوفیانه دست یافت. البته در کنار این تذکره‌ها دیگر آثار عرفانی نیز بنا به ضرورت‌هایی مورد مطالعه قرار می‌گیرد. سپس اطلاعات با توجه به ساختار و محتوا دسته بندی و تحلیل می‌شود. بدین صورت که برای تحلیل ساختار، مفاخرات از دیدگاه طرفین مفاخره مورد ارزیابی قرار می‌گیرند و در راستای تحلیل محتوا سه محور صراحت بیان، بن‌مایه و دلایل فخر مورد بررسی قرار می‌گیرد. به دلیل فراوانی شمار مفاخرات سعی می‌شود تا به یک یا دو نمونه ذیل هر عنوان اکتفا شود و برای بررسی آماری مفاخرات، موضوعات به ترتیب از کثرت به قلت تنظیم می‌شود.

۳- انواع مفاخره از نظر صراحت

مفاخره‌ها را از نظر صراحت می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- مفاخره‌های مستقیم که صوفی آن را به صراحت بیان می‌کند: [عین‌القضات] «چون نگاه کردم مصطفی را دیدم که از در درآمد و گفت آنچه با شیخ سیاوش گفته بودم شیخ سیاوش در بیداری طاقت نداشت» (عین‌القضات، ۱۳۸۶: ۲۳۴). ۲- مفاخره‌های غیرمستقیم که خود به سه نوع تقسیم می‌شود:

الف. از زبان دیگران برتری خود را بیان می‌کنند. [جنید]: «روزی بر وی (سری سقطی) درآمد و آنچه محتاج‌الیه وی بود، همراه بردم. گفت بشارت باد ترا که از حضرت حق سبحانه درخواست بودم که این را به دست مفلحی یا موفقی به من برساند» (جامی، ۱۳۳۷: ۸۱).

ب. در قالب یک رویا مفاخره بیان می‌شود. «نقل است که یکی از بزرگان رسول (ص) را به خواب دید نشسته و جنید حاضر. یکی فتوی درآورد. پیغامبر فرمود که به جنید ده تا جواب گوید. گفت یا رسول‌الله در حضور تو چون به دیگری دهند؟ گفت چندان که انبیا را به همه امت خود مباحات بود مرا به جنید مباحات بود» (عطار، ۱۳۷۵: ۳۷).

ج. بعد از فوت عارف و در یک رویا بیان می‌شود که معمولاً بعد از فوت به خواب کسی می‌آید و به جایگاه والای خود در آخرت یا مسائل دیگری فخر می‌کند. «پس از مرگ، وی (منصور بن عمار) را به خواب دیدند. گفتند حال تو چیست؟ گفت مرا بنواختند و در آسمان هفتم نهادند و

حق مرا گفت در آنجا از من می گفتی، اینجا با من می گویی و با دوستان و فرشتگان می گویی» (جامی، ۱۳۳۷: ۶۱).

۴- محتوای مفاخره

مفاخرات را می توان با توجه به محتوای آن، در محورهای متفاوتی از قبیل شخصیت مخاطب، مقامات معنوی، عبادات و جز آندسته بندی کرد.

۴-۱- مقام و شخصیت

در این گروه کهبیشترین شمار مفاخرات را داراست، سخن از مقام و جایگاه برتر مفاخره کننده است و موضوعاتیاز قبیل:ارتباط با خداوند، داشتنمقام و جایگاهی والاتر از بهشت، عظمت و بزرگی بدون ذکر دلیل، قدرت معنوی، در امان بودن از شیطان و داشتن دل پاک مطرح می شود.

۴-۱-۱- ارتباط با حق

از دیگر بن مایه های مفاخره صوفیان، ارتباط آنها با خدا و چگونگی این ارتباط است. حدیث شریف نبوی: «انی لست كأحدکم إنی أبيت عند ربی فیطعمنی و یسقینی» (هجویری، ۱۳۸۹: ۴۱۵) دارای همین بن مایه است. این گروه از فخریه ها، در چهار محورقرار می گیرند: الف. در این گروه از مفاخرات، صوفی از رسیدن به مقام فنا اظهار بشاشت و سرور کرده است. این دسته از مفاخره ها بیشتر از شطحیات است: «یوسف بن الحسین رازی گوید که چنان شده ام که سخن من جز الله تعالی نمی شنود» (جامی، ۱۳۳۶: ۱۹۷).

ب. مفاخراتی که به دوستی با حق مباهات شده است: «ابراهیم ادهم گوید شبی به خواب دیدم که فرشته ای طوماری در دست داشت و چیزی می نوشت. گفتم چه می نویسی؟ گفت نام دوستان او. گفتم نام من نوشتی؟ گفت نه. گفتم من نه از ایشانم. نه دوست اویم. اما دوست دوستان اویم. ایشان را دوست دارم. در این بودم که فرشته ای در رسید گفت طومار از سر گیر و نام وی را بر سر بنویس که دوست دوستان من است» (جامی، ۱۳۳۶: ۱۶۷).

ج. وابستگی به عالم غیب: [بایزید] «من جمله لوح محفوظم» (روزبهان بقلی، ۱۳۸۵: ۱۳۶). روزبهان بقلی در توجیه آن گفته است: «دل عارف لوح محفوظ معرفت حق است. حق در او علم قضا و قدر و فعل و صفات نویسد» (همان.د) به لطف حق اختصاص یافتن: «بوموسی گفت

ذوالنون بالش نیکو فرستاد شیخ [بایزید] آن هم باز فرستاد که شیخ این وقت بگداخته بود و از او جز پوستی و استخوانی نمانده بود. گفت آن را که تکیه‌گاه او لطف و کرم حق بود به بالش مخلوق نیاز نیاید» (عطار، ۱۳۷۵: ۱۴۷).

۴-۱-۲- جایگاه معنوی

در ذیل این عنوان، مفاخره‌هایی قرار می‌گیرند که سالک جایگاه خود را برتر از بهشت و نعمت‌های آن، فراتر از دوزخ، عرش و امثال آن بیان می‌کند.

الف. برتر بودن از بهشت: [ابوسعید] «اگر هشت بهشت در مقابله یک ذره نیستی ابوسعید افتد همه محو و ناچیز گردد» (عطار، ۱۳۷۵: ۷۱۲).

ب. تسلط بر فرشتگان: «گفت وقتی در سفر بودم به ویرانی درشدم. شب بود شیری عظیم دیدم بترسیدم سخت. هاتفی آواز داد که مترس که هفتاد هزار فرشته با تو است ترا ننگه می‌دارند» (عطار، ۱۳۷۵: ۵۲۵).

ج. عظمت مقام در عالم غیب: «بایزید گفت خلق پندارند که من چون ایشان یکی‌ام اگر صفت من در عالم غیب بیند هلاک شوند» (نوربخش، ۱۳۷۳: ۱۵۰).

د. فرازمانی بودن: «شیخ‌الاسلام [انصاری] گفت که علی [بن سهل اصفهانی] را گفتند: روز قالوا بلی را یاد داری؟ گفت چون ندارم گویی که دی بود» (جامی، ۱۳۳۶: ۱۰۴).

۴-۱-۳- عظمت

مفاخره‌هایی در این دسته جای می‌گیرند که صوفی اشاره به بزرگی و عظمت خویش می‌کند و هیچ دلیلی برای این بزرگی ذکر نمی‌کند. این مفاخره‌های بیشتر در شمار شطحیات قرار دارند: «از وی [ابونصر سراج توسی] آرنند که گفت هر جنازه که پیش خاک من بگذرانند، مغفور بود و به حکم این بشارت، اهل توس جنازه‌ها را پیش خاک وی آوردندی و زمانی بداشتند و آنگاه بردندی» (جامی، ۱۳۳۶: ۲۸۴). «بایزید گوید که مثل من در آسمان و زمین نبینی» (روزبهان بقلی، ۱۳۸۵: ۱۳۲).

۴-۱-۵- در امان بودن از مکر شیطان

در این مفاخرات، صوفی مدعی است که دارای چنان مقامی است که شیطان را بر او دستی نیست. [جنید] «اگر نه آن بودی که حق تعالی فرموده است اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گویند من

هرگز استعانت نخواستمی» (عطار، ۱۳۷۵: ۳۷۱).

۴-۱-۵- دل پاک

«مرا دلی است که هرگاه که عصیان او کنم نافرمانی حق سبحانه و تعالی کرده باشم و هرگاه که فرمان او برم فرمان حق تعالی برده باشم» (سهروردی، ۱۳۷۴: ۱۷۶).

۴-۲- عبادات عرفانی

مفهوم عبادت در تصوف، قدری متنوع تر از عبادت در شریعت است و علاوه بر عباداتی مانند نماز و روزه و جز آن، شامل مباحثی چون رضا، حضور، توکل، شکر، ریاضت می شود. بیشترین حجم مفاخره های این بخش، مربوط به آداب طعام اعم از پرهیز از طعام و قلت و حلالیت و حرامیت آن است.

۴-۲-۱- آداب طعام

بیشترین شمار مفاخرات در این بخش درباره پرهیز از طعام با توجه به حلال بودن آن است. علت اینکه خوردن و آداب طعام در ذیل عنوان عبادت قرار داده شد آن است که طعام (نخوردن و نوشیدن) و آداب کم خوری از اصول اساسی ریاضت صوفیان است. [ابراهیم ادهم] «گفت از میوه مکه چهل سال است هیچ نخورده ام و گرنه در حال نزع بودمی، خبر نکردمی و از بهر آن نخورد که لشکریان بعضی از آن زمین های مکه خریده بودند. نقل است که چندین حج پیاده بکرد و از چاه زمزم آب برنکشید. گفت زیرا که دلو و رسن آن از مال سلطان خریده بودند» (عطار، ۱۳۷۵: ۱۰۱). «وی (خلیل خازن) نامه به خواجه علی [حسن کرمانی] فرستاد و در آن نیش که تو از بام فرا چاشتگاه می دارو و شربت و گوارش خوری تا چیزی یا طعام نیک خوش بتوانی خورد. یعنی از تنعم و مرا از بام فرا تا چاشتگاه گرد بر باید گشت تا چیزی یاوم که بخورم صوفی تویی یا من» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۴۸۴).

۴-۲-۲- غیبت از ماسوی الله

یکی از ارکان اساسی اعمال عرفای مسلمان، حضور و توجه دل به حضرت حق تعالی است. از آنجا که این عمل از عبادات لاینقطع است، بسیار مورد توجه عرفا قرار گرفته است. «روزگار چنان گذاشتم که اهل آسمان و زمین بر من گریستند. باز چنان شدم که من بر غیبت ایشان می گریستم اکنون چنان شدم که من نه از ایشان خبر دارم و نه از خود» (عطار، ۱۳۷۵: ۳۶۷). «شیخ الاسلام

(انصاری) گفت که نوری تسبیح داشتی در دست. وی را گفتند تستجلب به الذکر؟ گفت لابل تستجلب به الغفله. گفتند به این تسبیح می‌خواهی که الله در یاد تو بود؟ گفت به این تسبیح می‌غفلت جویم» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۲۶۰).

۴-۲-۳- دنیاگریزی

به نظر می‌رسد ترک دنیا در اولویتی برتر از این جایگاه قرار گیرد اما برخلاف تصور، کمتر از بخش‌های فوق بدان فخر شده است. «نقل است که یکی ابراهیم ادهم را گفت ای بخیل! گفت من ولایت بلخ مانده‌ام و ترک ملکی گرفتم من بخیل باشم؟» (عطار، ۱۳۷۵: ۱۰۲). «شبلی چنین گوید اگر همه دنیا لقمه‌ای گردد و در دهان کودک شیر خواره‌ای نهند مرا بر او رحم آید که گرسنه مانده است و نیز شبلی گوید رحمه الله علیه اگر همه دنیا مرا باشد و به جهودی دهم بزرگ متی دانم او را بر خود اگر آن را از من بپذیرد. او را غنای به حق چنین باشد که همت او را بدین جایگاه رساند» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۱/۱۱۷).

۴-۲-۴- خلوت

از دیگر معاملات صوفیانه، خلوت و چله‌نشینی است. آداب خلوت را در بیشتر کتب عرفانی و تحقیقی ذکر کرده‌اند. اهل تصوف بسیار در این باره و ضرورت و فواید آن برای سالکان راه سخن گفته‌اند و سالکان طریق و مبتدیان را به آن فرا خوانده‌اند که از میان انبوه این توصیه‌ها سخنانی نیز در مباحث به خلوت دیده می‌شود: «نقل است که یک بار (شبلی) در خلوت بود کسی در بزد. گفت: درآی ای کسی که اگر همه ابوبکر صدیقی و درنیایی دوستتر دارم» (عطار، ۱۳۷۵: ۵۳۹). «کسی وی (ابراهیم ادهم) را دید در بیابان حبه زده به فراغت نشسته. آن کس وی را گفت یا اباسحق! ایدرچه می‌نشینی؟ گفت برو ای بطل ارملوک زمین دانندی که من ایدرفرا در چه‌ام، به شمشیر فراسرمن آیندی از حسد» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۳۵۹).

۴-۲-۵- نماز

نماز از ارکان دین اسلام و مهمترین عبادت در بین صوفیان است. نماز عبادت و مناجاتی است منحصرأباً خدا و کسی را در آن دخل و تصرفی نیست اما مواردی نیز یافت می‌شود که به نماز یا نوع نماز خواندن فخر و مباهات شده است: «نقل است که [بایزید] گفت شبی در صحرائی بودم در خرقة کشیده. مگر خوابی درآمد. ناگاه حالتی پدید شد که از آن غسل باید کرد. شب به غایت سرد

بود چون بیدار شدم نفسم کاهلی می کرد که به آب سرد غسل کند می گفت صبر کن تا آفتاب برآید آنگاه این معامله پیش گیر. گفت چون کاهلی نفس دیدم دانستم که نماز به قضا خواهد انداخت برخاستم و همچنان با آن خرقه یخ فرو شکستم و غسل کردم و همچنان در میان آن خرقه بودم تا وقتی که بیفتادم و بی هوش شدم چون به هوش آمدم ناگه خرقه خشک شده بود» (عطار، ۱۳۷۵: ۱۴۸).

۴-۲-۶- ذکر

ذکر تکرار نام حق تعالی است برای اینکه سالک پیوسته به یاد خدا باشد. منشا این عمل نیز مانند بسیاری از اعمال صوفیانه آیات قرآنی است. مانند واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون (۴۵/۸) و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خفیه (۲۰۵/۷). «... شیخ (ابوسعید ابوالخیر) در حال بدانست و گفت ای جوانمرد این درخت که تو می بینی هشتاد ختم قرآن کردم سرنگون سار از این درخت آویخته» (عطار، ۱۳۷۵: ۷۰۷). «انشدونا النوری:

ارید دوام الذکر من فرط حبک فیاعجبا من غیبه الذکر فی الوجه

گفت که می خواهم او را بسیار زیاد کنم از بسیاری دوستی او از بهر آنکه مرا عجب پیش آمده است و آن است که در وجه از ذکر غایب گشتم (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۳/ ۱۳۳۶).

۴-۲-۷- مباحث دیگر

معاملات دیگری نیز یافت می شود که صوفیان به انجام آن یا داشتن آن خصلت نازیده اند که به دلیل شمار اندک، همه یک جا بیان می شوند:

رضا: «چهل سال است تا خداوند مرا در هر حال که داشته است کاره نبوده ام» (عطار، ۱۳۷۵: ۴۱۳). «رضای من با حق تا به آن جایگاهی رسید که اگر جاودانه مرا در دوزخ بدارد راحت تر باشم از آن کس که بر علیین است» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۳/ ۱۳۱۰).

ایشار: «وقتی شبلی را با علوی سخن می رفت گفت من با تو کجا برابری توانم کرد که پدرت سه قرص به درویشی داد تا قیامت همی خوانند: و یطعمون الطعام حبه و ما چندین هزار درم و دینار بدادیم کسی از این یاد نمی کند» (عطار، ۱۳۷۵: ۵۴۲).

خدمت به خلق: «ممشاد دینوری گوید که نیم خواب بودم در مسجد فرامن نمودند که خواهی دوستی از دوستان ما را ببینی برخیز و بر سر تل توبه شو. بیدار شدم برف آمده بود آنجا رفتم (ابراهیم) خواص را دیدم مربع نشسته و گرد برگرد وی مقدار سپر سبز، تهی از برف و با وجود آن

همه برف که بر سر وی آمده بود، در عرق غرق بود. گفتم این منزلت را به چه یافتی؟ گفت به خدمت فقرا» (جامی، ۱۳۳۶: ۱۳۸).

شکر: «روزی ابراهیم ادهم به بغداد آمد. بزرگان به زیارت او رفتند. ایشان را پرسید که توکل شما به کجا رسیده است گفتند چون بیابیم شکر کنیم و چون نیابیم صبر کنیم. گفت عادت سگان بلخ نیز همین است که چون بیابند شکر کنند و چون نیابند صبر کنند. پس او را گفتند یا ابراهیم نزدیک تو توکل کدام است؟ گفت: چون نیابی شکر کنی و چون بیابی ایثار کنی» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۱/۲۲۶).

تواضع: بزرگی بود بر وی (حاتم اصم) چیزی فرستاد و قبول کرد و گفتند چرا قبول کردی گفت در گرفتن آن ذل خود را دیدم و عز وی و در ناگرفتن عز خود را دیدم و ذل وی. عز وی بر عز خود اختیار کردم و ذل خود را بر ذل وی» (جامی، ۱۳۳۶: ۶۴).

اختیار: «شبلی چنین گفت: اگر حق روز قیامت مرا مخیر کند میان بهشت و دوزخ، دوزخ اختیار کنم از بهر آنکه بهشت مراد من است و دوزخ مراد دوست و هر که اختیار خویش بر اختیار دوست بگزیند محب نباشد. جنید را خبر دادند گفت شبلی کودکی می‌کند اگر مرا مخیر کند من اختیار نکنم گویم بنده را اختیار نیست. هر جای بری بروم و هر جای که داری بباشم من که باشم که مرا اختیار باشد؟» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳، ۳/۱۳۱۰).

پرهیز از شهوت: مرا (عامر بن عبدالله) باک نیست اگر زن ببینم اگر دیوار را. یعنی شوق حق مرا چنان گردانیده است که در من شهوت و لذت نمانده است» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۴/۱۵۷۱)

۴-۳- عبادت-مقام

از دیگر موضوعات مهم در زمینه مفاخرات اهل تصوف، تلفیقی از دو مورد قبلی است. مقامی که صوفی به واسطه انجام عبادات برای خود قایل شده و به شیوه‌های مختلفی آن را بیان کرده است. این در حالی است که اهل عرفان، عبادات را از حجاب‌های نورانی راه سالک می‌دانند. مثلاً جریری معتقد است کسی که خیال کند که عملی از اعمالش او را به خواستش می‌رساند چه آن خواسته پست باشد چه عالی، همانا از طریق صحیح گمراه شده است. چون پیامبر (ص) فرمودند که هیچ کس را عملش نجات نمی‌دهد پس آن چیزی که نمی‌تواند حتماً ترس دوزخ نجات دهد، چگونه می‌تواند به آرزو و خواسته‌ها برساند (حافظ ابونعیم، ۱۹۶۷: ۱۰/۳۴۸؛ ابن جوزی، ۱۹۸۵: ۲/۴۴۷). همچنین ابوبکر واسطی می‌گوید که درخواست عوض و ثواب در برابر طاعات ناشی از

فراموش کردن فضل خداوند است (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۰: ۱۸۹). با وجود این می‌بینیم که بسیاری دیگر، عبادات را ابزار و وسیله کسب مقام و شخصیت برای خویش می‌دانند و بدان مقام نیز مباحثات می‌کنند.

«[ابوالعباس] نھاوندی گفته که در ابتدا که مرا ورد این کار بگرفت، دوازده سال سر به گریبان فرو بردم تا یک گوشه دل من به من نمودند» (جامی، ۱۳۳۶: ۱۴۷). «یکی از وی سؤال کرد که عرش چیست؟ گفت منم. گفت لوح و قلم چیست؟ گفت منم.... گفتند می‌گویند خدای را بندگانند بدل جبریل و میکائیل و اسرافیل. گفت آن همه منم. مرد خاموش شد. بایزید گفت بلی هر کس در حق محو شد و به حقیقت هرچه هست رسید همه حق است» (عطّار، ۱۳۷۵: ۱۷۱).

۴-۴- همشینی و دیدار

همشینی از بنمایه‌های مهم مفاخرات صوفیانه است. مفاخره‌های همشینی و دیدار را بسته به اینکه با چه کسی صورت گرفته است می‌توان به بخش‌های متنوعی تقسیم کرد و مراتب این دیدار که در رویا یا بیداری صورت گرفته است از دیدار خداوند شامل می‌شود تا پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) و خضر (ع) و ملائکه و بزرگان عرفان تا دیدار ابلیس نیز در بر می‌گیرد.

۴-۴-۱- دیدار حق تعالی

مقام مشاهده از گرامی‌ترین مراتب سلوک عارف است. ریشه اندیشه مشاهده را در احادیث می‌توان یافت. مثلاً از امام علی (ع) سخنی در دست است که می‌فرمایند: «من آن نیستم که پروردگاری را که ندیده‌ام پرستش کنم» (کلینی، ۱۳۴۸: ۱ / ۱۳۱). از همین جا است که برخی از اهل تصوف نیز سخن از مشاهده می‌گویند. مثلاً جعفر خلدی می‌گوید که هر کس به مقام مشاهده برسد علم لدنی بدو عطا می‌شود (سلمی، ۱۹۵۳: ۴۳۹) و احمد غزالی مشاهده را آخرین مرحله سلوک می‌داند «بحر هفتم مشاهده است و گوهر وی فقر است» (غزالی، ۱۳۷۶: ۶۴). رسیدن بدین مقام بسیار ارزشمند و از نشانه‌های عارفان کامل است. موضوع حائز اهمیت در این باره آن است که عده‌ای از اهل عرفان و تصوف راز بر صحرا نهاده و از رابطه نزدیک خود با خدا سخن گفته‌اند. شیوه برخورد با حضرت حق را در این مفاخره‌ها می‌توان در پنج مرتبه زیر جمع کرد:

گفتگو و دیدار در رویا: «شیخ الاسلام گفت که قاضی ابراهیم باخزری مرا گفت که الله تعالی را به خواب دیدم گفتم خداوندا بنده به تو کی رسد؟ گفت آنگاه که او را هیچ مانعی نماند که او را از

من باز دارد» (جامی، ۱۳۳۶: ۳۴۵).

گفتگو در بیداری: برخی از مفاخراتی که مربوط به بیداری می‌شود عارف در بیداری با خداوند بدون دیدار گفتگویی انجام می‌دهد که یا مستقیم است یا با الهامو دریافت قلبی: «[جنید] می‌گوید وقتی بیمار گشتم از خدای تعالی درخواستم تا مرا عافیت دهد در سرّ من گفت ای جنید میان من و تن خویش درمیای» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۴/۱۷۷۷).

دیدار بدون گفتار: [حلاج] «شاهد شدم مولای خود را عیناً» (روزبهان بقلی، ۱۳۸۵: ۳۱۶). دیدار و گفتگو: «[ابوحمزہ بغدادی] رب العزه را دیدم جهراً. مرا گفت یا با حمزه لاتتبع الوسواس و ذق البلایه الناس» (عطار، ۱۳۷۵: ۶۲۸).

همردیفی: منظور مفاخره‌هایی است که صوفی، گفتگو و دیدار با حضرت حق تعالی را در موقعیتی هم سطح و هم مقام انجام داده است. «سحرگاهی برون رفتم حق پیش من (خرقانی) باز آمد. با من مصارعت کرد من با او مصارعت کردم. در مصارعت باز با او مصارعت کردم تا مرا بیفکند» (روزبهان بقلی، ۱۳۸۵: ۲۵).

۴-۴-۲- همنشینی و دیدار پیامبر (ص)

بیشتر شمار مفاخراتی که دعوی دیدار با رسول اکرم (ص) را کرده‌اند، وی را در خواب دیده‌اند به جز چند مورد محدود که این دیدار در بیداری صورت گرفته است.

دیدار مستقیم: در تعداد محدودی مفاخره، رسول اکرم در حالت بیداری بر عارفی ظاهر شده و کلامی بیان فرموده‌اند: «[عین القضاة] چون نگاه کردم مصطفی را دیدم که از در درآمد و گفت آنچه با شیخ سیاوش گفته بودم شیخ سیاوش در بیداری طاقت نداشت» (عین القضاة، ۱۳۸۶: ۲۳۴).

دیدار در رویا: این مفاخرات بیان رویاهایی صادقانه است که وجود مقدس رسول در خواب بر عارف ظاهر شده و راهنمایی فرموده‌اند یا به سؤالات عارف پاسخ گفته و عارف به چنین رویایی افتخار کرده است. تعداد این گونه مفاخرات از حد و عد افزون است: «(ابوبکر کتانی) گفت در شبی پنجاه و یک بار پیغمبر علیه‌السلام را به خواب دیدم و مسائل پرسیدم» (عطار، ۱۳۷۵: ۴۹۴). «(ابوعلی رودباری) گوید هرچه که بر من مشکل شدی مصطفی را صلی‌الله علیه و سلم به خواب دیدم و از او پرسیدم» (خواجہ عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۴۲۶). «شیخ سیاوش با ما گفت امشب مصطفی را به خواب دیدم که از در درآمد و گفت عین القضاة ما را بگوی که ما هنوز

ساکن سرای سکونت الهی نشده‌ایم تو یک چندی صبر کن و با صبر موافقت کن تا وقت آن آید که همه قرب باشد ما را بی‌بعد و همه وصال باشد بی‌فراق» (عین القضاة، ۱۳۸۶: ۲۳۴).

۴-۳-۴ دیدار خضر (ع)

درباره دیدار خضر بسیار سخن گفته شده است و عرفای فراوانی به رابطه با خضر افتخار کرده‌اند. این مفاخره‌ها را می‌توان در دو دسته جمع کرد: دسته نخست مفاخره‌هایی که سخن از ارتباط مستقیم با خضر است. تعداد این دسته از مفاخره‌ها بیشتر است. دسته دوم مفاخره‌های غیرمستقیم هستند. یعنی کسی روایت کرده که فلان عارف با خضر در ارتباط بوده است. چون فرض معقول بر آن است که صوفی، خود، پرده از ارتباط با خضر برداشته است و بدان فخر کرده و دیگران آن را روایت کرده‌اند، می‌توان آن را جزو مفاخره به شمار آورد. همه دیدارها با خضر (ع) در حالت بیداری اتفاق می‌افتد نه در عالم رویا حتی یک مورد نیز در منابع مورد مطالعه یافت نشد که از ارتباط با خضر در رویا صحبت کنند.

مستقیم: «حمزه عقیلی) گوید در مسجد حرام بودم دو رکعت نماز می‌کردم پس مقام ابراهیم که خضر علیه السلام فراز آمد و مرا گفت حمزه خیز و طواف کن که به خراسان خود رکعت توان کرد» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۲۳۸).

غیر مستقیم: «وی (محمدبن حکیم ترمذی) صحبت دار خضر است. ابوبکر وراق که مرید وی بود روایت کند که هر شب یکشنبه خضر به نزدیک وی آمدی و واقعه‌ها از یکدیگر پرسیدندی» (جامی، ۱۳۳۶: ۱۱۸). «وی (ابراهیم خواص) صحبت دار خضر بوده (ع) شیخ ابوبکر کتانی گوید وقتی خواص از سفر آمد گفتم در بادیه چه شگفت دیدی؟ گفت خضر (ع) به من رسید» (جامی، ۱۳۳۶: ۱۳۷).

نکته جالب توجه آن است که همه روایات این بخش در نفعات الانس جامی ذکر شده است و ممکن است این شیوه روایات خاص زبان جامی باشد زیرا روایت ملاقات ابراهیم خواص با خضر را سهروردی در عوارف آورده است و با «ابراهیم خواص گوید...» شروع کرده است (سهروردی، ۱۳۷۴: ۶۲۰). همچنین در «شرح تعرف» نیز با روایت مستقیم از خواص ذکر شده است (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۳ / ۹۶۱).

۴-۴-۴ دیدار با امام علی (ع)

از بین مفاخره‌ها به دو مورد از ابوبکر کتانی و شاه‌داعی الی الله شیرازی برمی‌خوریم که خبر از

دیدار مولا علی (ع) داده‌اند که هر دو در خواب صورت گرفته است: «وی (کتانی) گفت... در خواب چنان دیدم که... پیغمبر علیه‌السلام بیامد و با چهار تن پیش من بایستاد. من بر پای خاستم مرا گفت یا ابابکر من هذا؟... و من دانستم که علی ابوطالب است لکن... از پیغمبر صلوات الله علیه شرم داشتم. مرا گفت قل علی. گفتم علی است... امیرالمؤمنین مرا گفت یا اخی بیا تا به کوه ابوقبیس شویم و بر بام کعبه نظاره کنیم... من از خواب بیدار شدم خود را بر کوه بوقبیس یافتم» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۱/ ۲۱۸). همچنین شاه داعی‌الی الله شیرازی نیز داستان رؤیت امام علی (ع) را به تفصیل بیان می‌کند (ر.ک. معصومعلی شاه، ۱۳۸۲: ۳/ ۴۹).

۴-۴-۵- دیدار فرشتگان

موارد معدودی فخر به دیدار فرشتگان در دست است که دلیل رویت، مواردی چون راهنمایی و کسب علم ذکر شده است و همه دیدارها در حالت بیداری صورت گرفته است: «روزی مسافری از راه دور به حضرت خواجه (عبدالخالق غجدوانی) آمده بود. ناگاه جوانی خوب صورت به حضرت خواجه آمد و طلب دعا کرد. خواجه دعایی فرمودند آن جوان ناپیدا شد. آن مسافر پرسید که این جوان چه کسی بود؟ خواجه فرمودند که فرشته بود که مقام وی در آسمان چهارم بود» (جامی، ۱۳۳۶: ۳۷۹). ذوالنون مصری هم به برخورد با فرشتگان فخر کرده است (ر.ک. معصومعلی شاه، ۱۳۸۲: ۲/ ۱۵۶).

۴-۴-۶- همنشینی با بزرگان

مراوده و همنشینی با بزرگان عرفان و تصوف دستاویز دیگری برای فخریه‌های صوفیانه است. همه این موارد در بیداری صورت گرفته است: «در توصیف حسن بصری گوید: تا او شاگردان خویش را چنین گفتی که آن یاران پیغمبر که من دیدم اگر شما دیدید گفتی دیوانگانند و اگر ایشان شما را دیدند گفتندی ایشان مسلمان نیند» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۱/ ۱۴۲). «ابوعمر و زجاجی... پیوسته گفتی که من سی سال خلای جنید به دست خویش پاک کرده‌ام و به آن فخر می‌کرد» (جامی، ۱۳۳۶: ۲۲۲؛ خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۴۵۲). «خلیفه بغداد رویم را گفت ای بی‌ادب. وی گفت من بی‌ادب باشم و نیم روز با جنید صحبت داشته‌ام یعنی هر کس با وی نیم روز صحبت داشته باشد از وی بی‌ادبی نیاید» (جامی، ۱۳۳۶: ۸۰).

۴-۴-۷- دیدار ابلیس

از دیگر موضوعات مفاخرات صوفیانه دیدار و گفتگو با شیطان است. برخی از اهل تصوف بنا

به دلایلی صحبت از ملاقات شیطان کرده‌اند که دلیل این دیدارها مسائلی چون راهنمایی برای خداشناسی، همدردی با وی، دیدن او در زی و حلقه صوفیان و دیدن آفات وی است. همه دیدارها در عالم بیداری و هوشیاری صورت گرفته است: «[حلاج] گوید: مناضلت با ابلیس و فرعون کردم در باب فتوت. ابلیس گفت اگر سجود کردمی آدم را اسم فتوت از من بیفتادی. فرعون گفت اگر به رسول او ایمان بیاوردمی اسم فتوت از من بیفتادی. من گفتم اگر از دعوی خویش رجوع کردمی از بساط فتوت بیفتادمی» (روزبهان بقلی، ۱۳۸۵: ۲۸۷). «ابوضحاک...گفت بر بام خانه نشسته بودم ابلیس را دیدم که در کوچه می‌گذشت گفتم ای ملعون چه می‌کنی اینجا؟ پای از زمین برداشت و به بام برآمد در هم افتادیم سیلی به وی زدم و وی را بینداختم» (جامی، ۱۳۳۶: ۲۴۵).

۴-۵- الهام

شنیدن ندای غیبی یا الهام، خاص بندگان برگزیده حق است که ممکن است به مناسبت‌های مختلف برای راهنمایی و یاری و گره‌گشایی اتفاق افتد. از آنجایی که الهام از غیب کرامتی است کاملاً درونی بسیاری از بزرگان برای گریز از ریا و مقبولیت عامه هیچ‌گاه آن را فاش نکرده‌اند، اما در بین صوفیان کسانی هستند که این ندای درونی را به گوش دیگران رسانیده‌اند و چون ذکر کرامت همراه با نوعی بزرگداشت از طرف مخاطب است، فخری مضمحل در آن نهفته است. الهاماتی که در این فخریه‌ها دیده می‌شود اکثر در بیداری صورت گرفته و چند مورد محدود نیز دیده می‌شود که الهام در خواب و رویا است.

الف) الهام در رویا: «شبی (شیخ عبدالله باکو) در خواب دید که هاتقی وی را گفت قوموا و ارقصوا لله. بیدار شد و گفت... این خواب شیطانی است دیگر بار بخفت همچنین به خواب دید که هاتقی می‌گوید قوموا و ارقصوا لله... و سوم بار بخفت باز همان خواب دید» (جامی، ۱۳۳۶: ۳۲۲).

ب) الهام در بیداری: «یکی بزرگان گفت روزی نشسته بودم کنار کعبه صدایی از خانه شنیدم که ای دیوارها از راه دوستان من برخیزید و کسی که مرا زیارت کند» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۴/۱۸۰۴). «می‌گوید هرگاه که خواستمی که بخسبم ندایی شنیدم که گفتندی ترا از ما خواب می‌آید. اگر بخسبی تازیانه‌ات زنیم که طاقت نداری» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۴/۱۷۷۷).

۴-۶- ارتباط با غیب

در این بخش مفاخراتی قرار می‌گیرند که ادعایبهمراه با شگفتی هستند. مثل سخن گفتن با

حیوانات، دیدن جن و امثال آن. از آنجاکه انجام این امور خاصی مقربان حضرت حق و از کرامات است، بیان آن نوعی فخر محسوب می‌شود.

«مردی از جن درآمد و بر من سلام می‌کرد اما وی را نمی‌دیدم یک روز وی را گفتم چه باشد که ظاهر شوی ناگاه دیدم که شخصی در خوب‌ترین صورتی بر من ظاهر شد... مرا دوست گرفت و با من انس تمام پیدا کرد» (جامی، ۱۳۶۶: ۳۳۴). «از وی آوردند که گفته است وقتی به عمل آجری مشغول بودم در میان خشت‌هایی که زده بودند می‌رفتم. ناگاه شنیدم که خشتی مرخشت دیگر را گفت: سلام بر تو باد که امشب با آتش درمی‌آیم. مزدوران را منع کردم از آنکه خشت‌ها را به آتش درآرند و همه را بدان حال بگذاشتم و بعد از آن دیگر خشت نپختم» (جامی، ۱۳۳۶: ۴۷).

۴-۷- آزار دیدن از مردم

صبر و تحمل سختی‌های معاشرت از توصیه‌های مؤکد بزرگان تصوف است. بعضی مواقع در تصوف، این صبر و تحمل حالت افراطی‌تر به خود می‌گیرد و زجر کشیدن از دست مردم مایه مباحات و تعالی به شمار می‌رود. به طوری که ابراهیم ادهم به صراحت بدین نکته اشاره می‌کند که «سخت‌ترین حالی که مرا پیش آمد آن بود که به هر جای که درآمدی تا خلق مرا نشناختندی به هر تهمتی که بودی مرا گرفتندی و چون شناختندی مرا مشغول کردند از وقت خویش ببایستی گریختن ندانم کدام صعب‌تر بودی به وقت ناشناختن ذل کشیدن یا به وقت شناختن از عزّ گریختن؟» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۱/ ۸۶).

«یک بار به مسجدی رفتم تا بخسبم. رها نمی‌کردند و من از ضعف و ماندگی چنان بودم که بر نمی‌توانستم خاست. پایم گرفتند و می‌کشیدند و مسجد را سه پایگاه بود سرم به هر پایه‌ای که بیامدی بشکستی و خون روان شدی... نفس خود را به مراد خویش دیدم و چون مرا بر این سه پایگاه برانداختندی بر هر پایگاهی سر اقلیمی بر من کشف شد. گفتم کاشکی پایه مسجد زیادت بودی تا سبب دولت زیارت بودی» (عطار، ۱۳۷۵: ۱۰۲).

۴-۸- کرامت

کرامت به کارهای خارق‌العاده‌ای می‌گویند که از اولیاء سر می‌زند. قشیری معتقد است که «پدید آمدن کرامت نشان صدق آن کس بوده که بر وی ظاهر گردد اندر احوال و هر که صادق نبود روا نبود که بر وی ظاهر گردد» (قشیری، ۱۳۴۵: ۶۲۲). اما کتمان ولایت مورد تاکید اکثر اهل تصوف

است و عبدالقادر گیلانی نیز به صورتی مجمل می‌گوید که «از شرایط ولایت کتمان کرامت است» (عبدالقادر گیلانی، بی‌تا: ۱۶۳). اما با توجه به تأکیدی که بسیاری از مشایخ تصوف بر کتمان کرامت دارند عده‌ای از صوفیان آن را آشکار کرده و به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، بدان فخر کرده‌اند. کرامات یا از زبان اشخاصی دیگر جز صاحب کرامت نقل شده یا به وسیله صاحب کرامت بیان شده است. کرامت‌هایی که دیگران راوی آن هستند جزء مفاخره به شمار نمی‌آید. مانند: «کهمس الهمدانی رحمه الله گفته که وقتی در مسجد آدینه شدم زیاد (زیاد الکبیر همدانی) را دیدم در محراب نشسته و دعای استسقا می‌کند. هنوز دعا به آخر نرسیده بود که باران چنان بگرفت که به خانه باز نتوانستم آمد» (جامی، ۱۳۳۷: ۸۷). اما کرامت‌هایی که راوی آن اول شخص است، یعنی صوفی حکایت اعمال خارق‌العاده خویش بیان می‌کند، می‌توان از مفاخرات صوفیانه به شمار آورد مانند: «مالک گفت وقتی بیمار شدم و بیماری بر من سخت شد چنانکه دل از خود بر گرفتم آخر چون پاره‌ای بهتر شدم به چیزی حاجت آمدم به هزار حيله به بازار آمدم که کسی نداشتم. امیر شهر در رسید چاکران بانگ بر من زدند که دورتر برو و من طاقت نداشتم و آهسته می‌رفتم. یکی درآمد و تازیانه بر کتف من زد گفتم: «قطع الله یدک». روز دیگر مرد را دیدم دست بریده و بر چهار سو افکنده» (عطّار، ۱۳۷۵: ۴۷). برخی نیز شکل روایی دارند اما از سیاق سبک اثری که ذکر کننده کرامت است، مشخص می‌شود که نویسنده روایات اول شخص را به شکل سوم شخص درآورده است. این دسته را می‌توان جزو مفاخره به شمار آورد زیرا کراماتی است که شخص دیگری شاهد انجامش نبوده است و مسلماً صاحب کرامت، راوی آن بوده است و مفاخره به شمار می‌آید و نهایتاً کراماتی که خود صاحب کرامت و صرفاً برای مفاخره یا لااقل برتری و نشان دادن ضرورت امری بیان کرده است. «دانم که شنیده باشی این حکایت: شبی من و پدرم و جماعتی از ائمه شهر ما حاضر بودیم در خانه مقدم صوفی. پس ما رقص می‌کردیم و ابوسعید ترمذی بیتکی می‌گفت: شیخ بوسعید گفت: نمی‌یازم گفت: مرگم آرزو می‌کند. من گفتم: بمیر ای بوسعید. در ساعت بی‌هوش شد و بمرد. مفتی وقت خود دانی که باشد. گفت چون زنده را مرده می‌کنی مرده را نیز زنده کن. گفتم مرده کیست؟ گفت فقیه محمود. گفتم خداوندا فقیه محمود را زنده کن در ساعت زنده شد» (عین القضاة، ۱۳۸۶: ۲۵۱). «ابوموسی گوید که مردی از ابویزید (بسطامی) مسئله پرسید. ابویزید خاموش شد. مرد تند شد و گفت پس حاجتی به تو ندارم. یک نفس بزخم و

ترا و بسطام را بسوزانم. ابویزید گفت اگر ترا استحقاق بودی در این یک چشم کورت رفتمی و از آن بینا به درآمدی چنانکه تو ندانستی» (روزبهان بقلی، ۱۳۸۵: ۱۱۹).

۴-۹- علم

افتخار به علم و دانش نیز در بین اهل تصوف دیده می‌شود. البته بیشتر علم این طایفه همان اصول و دانش‌های صوفیانه است. «ذوالنون گفت سه سفر کردم و سه علم آوردم. در سفر اول علمی آوردم که خاص پذیرفت و عام پذیرفت و در سفر دوم علمی آوردم که خاص پذیرفت و عام نپذیرفت و در سفر سوم علمی آوردم که نه خاص پذیرفت و نه عام» (جامی، ۱۳۳۶: ۳۳). «جنید را گفتند این علم از کجا می‌گویی؟ گفت اگر از کجا بودی برسیدی» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۲۶۸).

۴-۱۰- استجابت دعا

رسیدن به مرتبه‌ای که دعا به استجابت حضرت باری تعالی رسد از مرتبه مقربان درگاه است و بسیاری از بزرگان به این مرتبه رسیده‌اند و آن حد روایات درباره استجابت دعا در متون عرفانی وجود دارد که غیرقابل احصا است. اما عده‌ای از بزرگان عرفان و تصوف به این استجابت‌ها نازیده‌اند که بعضی مفاخره‌ها از این بن‌مایه شکل می‌گیرند.

«در حکایت ابو حفص رحمه‌الله آوردند که گفت چون با یاران خویش به بیرون رفتم مرا در دل چنین آمد که کاشکی امشب گوسپندی یا بره‌ای بودی تا بپختمی تا امشب جمع ما پراکنده نگشتی. چون این بر دل من گذر کرد آهویی به نزدیکش آمد تا مراد تمام شود» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۸/ ۲۱۲). «نقل است [ابوالحسین نوری] گفت روزی در آب غسل می‌کردم. دزدی جامه من برد هنوز از آب بیرون نیامده بودم که باز آورد و دست او خشک شده. گفتم الهی چون جامه باز آورد دست او بازده. در حال نیکو شد» (عطار، ۱۳۷۵: ۴۰۷).

۴-۱۱- اسلام

با توجه به جوهره تصوف اسلامی و ادعای صوفیان بر پیوستگی و یگانگی تصوف و اسلام چندان فخری به اسلام در بینمفاخره‌های آنان دیده نمی‌شود تنها چهار مورد مشاهده شد که سه مورد آن از عین القضاات است و یکی از بشر حافی. «عین القضاات: معلوم شد که آن بزرگ چه گفت یعنی انبیا و رسولان بیرون پرده الهیت باشند و گدایان محمد درون پرده صمدیت باشند»

(عین القضاة، ۱۳۸۶: ۴۷؛ همچنین ۴۶ و ۲۰). «در خاطر آمد که در بغداد چندین کسانند که نام ایشان بشر است. یکی جهود و یکی ترسا و یکی مغ و مرا نام بشر است و به چنین دولتی رسیده و اسلام یافته. ایشان چه کردند که از بیرون نهادندشان و من چه کردم که به چنین دولتی رسیدم. در حیرت این مانده بودم» (عطار، ۱۳۷۵: ۱۱۲).

۴-۱۲- تصوف

بر خلاف انتظار، صوفیان را به تصوف چندان تفاخری نبوده است و تنها دو مورد یافت شد: «ابوالعباس [بن عطا] در پاسخ سؤال گروهی از متکلمان که گفتند چه بوده است شما را ای صوفیان که الفاظی اشتقاق کرده‌اید که بر شنوندگان غریب گشته است؟ می‌گوید این از بهر آن کردیم که ما را بر این غیرت می‌آمد از بهر آنکه بر ما عزیز بود و نخواستیم که غیر طایفه ما را از این شراب بهره‌ای باشد» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۳/ ۱۱۵۸). «وی (بکیرالدراج) گفته است که تا من در این راه (تصوف) درآمد هرگز خاطر فساد بر من نگذشته است» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۳/ ۱۱۵۸).

۴-۱۳- پدر و مادر

دو مورد فخر به پدر و مادر از تذکره های مورد مطالعه به دست آمد که افتخار به پاکی و بزرگی عمل و جایگاه دینی آنها است: «شیخ الاسلام گفت که پدر من همچنین جانور بنه کشتی و آن مذهب ابدال اید و ایشان از ابدال بودند و اهل کرامت» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۵۳۱). «گویند که شیخ (ابن خفیف) در عشر اخیر رمضان احیاء شب می‌کرد تا شب قدر دریابد به بام برآمده بود و نماز می‌گذارد و والده وی، ام محمد، در درون خانه متوجه حق سبحانه نشسته بود ناگاه انوار شب قدر بر وی ظاهر شدن گرفت آواز داد که ای محمد ای فرزند آنچه تو آنجا می‌طلبی این جا است شیخ فرود آمد و آن انوار را بدید و در قدم والده خود افتاد و بعد از آن شیخ می‌گفت که از آن وقت ما قدر والده خود دانستیم» (جامی، ۱۳۳۶: ۶۲۳).

۴-۱۴- پیشگویی

دو مفاخره به پیشگویی در تذکره‌ها به دست آمد که می‌توان با قدری مسامحه آن را با توجه به محتوایش، مفاخره به شمار آورد: «ابوعثمان مغربی...گفت در آن روز که من از دنیا بروم فرشتگان خاک باشند...وی چون برفت...کس کسی را نمی‌دید از بسیاری گرد» (جامی، ۱۳۳۶: ۸۸). «بوعلی کاتب فرابوعثمان مغربی گفت که ابن الرقی بیمار بود شربت‌ی آب فرا دادند نخورد. گفت در

مملکت حادثه‌ای افتاده تا به جای نیارم نیاشامم. سیزده روز چیزی نخورد تا خبر آمد که قرامطه در حرم افتاده‌اند و خلق بکشتند و رکن حجرالاسود بشکستند پس بخورد. بوعثمان گفت این بس کاری نیست. گفت ار کاری نیست تو بگو که امروز در مکه چیست؟ گفت امروز در مکه میغ است که همه مکه زیر میغ است و جنگ است میان بکریان و طلحیان. مقدمه طلحیان مردی است بر اسب سیاه و دستار سرخ. آن بنوشتند برسیدند راست آن روز همچنان بود که وی گفته بود» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۴۰۶)

۵-۱۵- موضوعات پراکنده

علاوه بر موارد فوق، بنمایه‌هایی نیز مشاهده می‌شود که بیش از یک مصداق یا یک فخریه ندارد و به همین دلیل همه یک جا ذکر می‌شوند.

دیوانگی: چنان شد در سلسله و بندش کشیدند و به بیمارستانش بردند قومی در پیش او آمدند و گفتند این دیوانه است او گفت من به نزدیک شما دیوانه‌ام و شما هوشیار. حق تعالی دیوانگی من و هوشیاری شما زیادت کناد تا به سبب آن دیوانگی مرا قربت بیفزاید و به سبب آن هوشیاری بُعدتان بر بُعد بیفزاید» (عطار، ۱۳۷۵: ۵۳۷).

کثرت مرید و دشمن: «بو عبدالله خفیف را هنگامی با شیخ موسی عمران جیرفتی خوسه افتیده بود. نامه فرستاد به وی با پیغامی به جیرفت که من در شیراز هزار مرید دارم اگر از هر یکی هزار دینار خواهم، شب را زمان نخواهند. موسی عمران جواب بازفرستاد که من در جیرفت هزار دشمن دارم که هر که بر من دست یابند تا شب درنگ ندهند و زنده بنگذارند. صوفی تویی یا من؟» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۴۸۳).

ثروت: «[عبدالله مبارک] در بادیه می‌رفت و بر اشتری نشسته بود و به درویشی رسید و گفت ای درویش ما توانگرانیم ما را خوانده‌اند، شما کجا می‌روید که طفیلید؟ درویش گفت میزبان چون کریم بود طفیلی را بهتر دارد. اگر شما را به خانه خویش خواند ما را به خود خواند. عبدالله گفت از ما توانگران وام خواست. درویش گفت اگر از شما وام خواست برای ما خواست. عبدالله شرم زده گفت راست می‌گویی» (عطار، ۱۳۷۵: ۱۸۴).

معراج: «وی (سعدالدین حموی) گفته که وقتی روح مرا عروجی واقع شد و از قالب منسلخ گشت. سیزده روز چنان بماند آنگاه به قالب آمد و قالب در این سیزده روز چون مرده افتاده بود و هیچ حرکت

نمی‌کرد و چون روح به قالب آمد قالب برخاست خبر نداشت که چند روز افتاده است. دیگران که حاضر بودند گفتند که سیزده روز است تا قالب تو چنین افتاده است» (جامی، ۱۳۳۶: ۴۲۹).

۶- طرفین مفاخره

مفاخراتی که توسط صوفیان انجام شده است، معمولاً در همه رده های معرفتی دیده می‌شود از شیخ مرشد گرفته تا سالک مبتدی. اما مفاخره هایی که از مشایخ در دست است بسیار فراوان و با ادعاهایی سترگ است اما از افراد گمنام یا دارای شهرت کمتر، مفاخراتی بسیار اندک و با ادعاهایی ضعیف تر در دست است. هنگامی که مفاخره بین دو تن اتفاق می‌افتد که بیشتر از مشایخ و بزرگان است، صوفی دست به مقایسه بین خود و حریفی می‌زند و صفتی یا ویژگی خود را با وی مقایسه می‌کند و از این طریق قصد نشان دادن برتری خود دارد. حریف‌هایی که صوفی آنها را با خود مقایسه می‌کند تنوع فراوانی دارند از یک شخص‌عادی گرفته تا پیامبر و خداوند را شامل می‌شود. اما در مفاخره از افراد گمنام، مقایسه ای صورت نمی‌گیرد بلکه فقط یک توانایی شخصی بیان می‌شود.

الف. برتری بر افراد معمولی جامعه: «احمد (خضرویه) گفت جمله خلاق را دیدم که چون گاو و خر از یک آخور علف می‌خوردند و یکی گفت خواجه پس تو کجا بودی؟ گفت: من نیز با ایشان بودم اما فرق در آن بود که ایشان می‌خوردند و می‌خندیدند و برهم می‌جستند و می‌ندانستند و من می‌خوردم و می‌گریستم و سر بر زانو نهاده بودم و می‌دانستم» (عطار، ۱۳۷۵: ۳۰۷؛ ر.ک. روزبهان بقلی، ۱۳۸۵: ۱۱۹).

ب. برتری بر مریدان: «در توصیف جنید آمده است که چون بودلف بن جحدر برای توبه کردن پیش وی آمد جنید او را گفت اگر جایی امیر بوده‌ای برو و خصمان را خشنود کن و چهار ماه وی در آن روزگار گذرانید. پس به نزدیک جنید آمد. گفت: در تو جاه مانده است صحبت ما با جاه راست نیاید» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۱/۲۳۴؛ ر.ک. عطار، ۱۳۷۵: ۳۶۷ و ۱۵۶؛ مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۱/۱۶۲).

ج. برتری بر مشایخ دیگر: «شبللی گوید که اگر ابویزید حاضر بودی به دست کودکان ما مسلمان شدی» (روزبهان بقلی، ۱۳۸۵: ۲۰۳). «نوری وی را گفت... با که صحبت داشته‌ای. گفت با بوحمزه

خراسانی. گفت آن مرد که از قرب می‌نشان کند؟ گفت آری گفت بازو شو و وی را سلام کن و بگوی که ایدر که ماییم قرب قرب و بعد بعد است.» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۲۶۱؛ همچنین ر.ک. جامی، ۱۳۳۶: ۲۵۹ و ۲۱۷؛ عطار، ۱۳۷۵: ۱۵۶ و ۱۴۷؛ خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۴۸۴).

د. برتری بودن بر احوال و مقامات عرفانی. یوسف بن حسین رازی می‌گوید: «اگر صدق و اخلاص دو بنده بودندی هر دو را بفروختمی و اگر خوف و رجا در جانم بکوفتندی ایشان را در نگشادمی» (روزبهان بقلی، ۱۳۸۵: ۱۷۱).

ه. برتری بر کعبه و بهشت و دوزخ: بایزید بسطامی در طامه‌ای خود را برتر از کعبه می‌داند هنگامی که «شخصی را دید گفت کجا می‌روی؟ گفت الی بیت الله تعالی بایزید گفت چند درم داری گفت هفت درم دارم گفت به من ده و هفت بار گرد من بگرد و زیارت کعبه کردی» (نوربخش، ۱۳۷۳: ۷۴). «اگر بر دل من (شبلی) دوزخ با همه آتش و همه سوختن بگذرد و از تن من مویی بسوزد مشرک باشم» (روزبهان بقلی، ۱۳۸۵: ۹).

و. برتری بر اولیا و فرشتگان: بایزید را گفتند تو از ابدال سبعا‌ی که اوتاد زمین‌اند؟ گفت من هر هفتم» (نوربخش، ۱۳۷۳: ۱۴۹). «گفت چون به گرد عرش رسیدم صف صف ملائکه پیش باز آمدند و مباحث می‌کردند که ما کروبیانیم ما معصومانیم. من گفتم ما هو اللهیانیم. ایشان همه خجل گشتند. مشایخ شاد شدند به جواب من ایشان را» (عطار، ۱۳۷۵: ۵۸۳).

ز. برتری نسبت به پیامبران: بایزید در مفاخره‌ای خود را از محمد (ص) نیز برتر می‌داند و در جواب کسانی که گفتند «در قیامت جمله خلق در تحت لوای محمد خواهند بود گفت بالله که لوای من از لوای محمد عظیم‌تر است» (روزبهان بقلی، ۱۳۸۵: ۱۳۱). روزبهان بقلی در شرح شطحیات سخن وی را بدین‌گونه توجیه و شرح می‌کند که «بدین اشارت آن خواهد که حق لوای او است؛ نور کبریا و نور او قدیم است و لوای محمد محدث بود» (روزبهان، ۱۳۸۵: ۱۳۱).

ح. برتری نسبت به حق تعالی: بایزید در چند مفاخره شطح‌واره، خود را با حق تعالی مقایسه کرده و خود را به‌طور ضمنی‌تر از وی دانسته است: «گفت سی سال خدا را می‌طلبیدم چون نگه کردم او طالب بود و من مطلوب» (نوربخش، ۱۳۷۳: ۱۵). «گفت بطش من از بطش او سخت‌تر است» (روزبهان، ۱۳۸۵: ۱۲۹) که روزبهان این جمله وی را توجیه می‌کند که «خبر داد از فراخنای کرم حق و رحمت و شفقت او بر بندگان و از تنگی و ناتمامی بشریت خویش» (نوربخش، ۱۳۷۳: ۱۳۷۳).

۱۵). بایزید در جایی دیگر ادعای خود را از این نیز جلوتر می برد: «ابوموسی گوید که بایزید از مؤذن الله اکبر شنید گفت من بزرگووارترم» (روزبهان، ۱۳۸۵: ۱۱۰). روزبهان بقلی علت این سخن را مستغرق بودن وی در ربوبیت می داند. «بایزید گفت اگر یک بار مرا ببینی نیک تر از آنکه هزار بار خدا را ببینی» (نوربخش، ۱۳۷۳: ۱۶).

بیشتر مفاخره ها از مشایخ و بزرگان عرفان و تصوف است و به ندرت از افراد گمنام یا کسانی که شهرتی کم تر دارند مفاخره ای در دست است. این مفاخره ها نیز چندان قوی نیست و ادعای بزرگی در آن نشده است که به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می شود: «من (ابوسهل بیضاوی) در حالتی بودم که اگر خواستم که هر دانه تخم کشتزار بشمارید می توانستم» (روزبهان بقلی، ۱۳۸۵: ۲۵۶). شخصی گمنامی گوید که «مرا دلی است که هرگاه که عصیان او کنم نافرمانی حق سبحانه و تعالی کرده باشم و هرگاه که فرمان او برم فرمان حق تعالی برده باشم» (سهروردی، ۱۳۷۴: ۱۷۶). «(احنف همدانی گوید) در بیابان بودم تنها مانده شدم و دست نیاز برداشتم. گفتم خداوندا ضعیفم و برجای مانده و به ضیافت تو آمده ام. چون این گفتم در دل من افتاد که مرا می گویند ترا که خوانده؟ گفتم: یا رب این مملکتی است که طفیلی را گنجایش دارد. ناگاه کسی از پشت من آواز داد باز نگریستم و دیدم اعرابی است بر اشتر سوار. گفت ای عجم به کجا می روی؟ گفتم نمی دانم. گفت وی در این راه نه استطاعت شرط کرده است؟ گفتم آری و لیکن من طفیلی ام گفت نیکو طفیلی ای تو. مملکت گشاده است گفت می توانی این شتر را غمخواری کنی؟ گفتم آری. از شتر فرود آمد و به من داد و گفت به خانه خدای تعالی رو» (جامی، ۱۳۳۶: ۷۶).

۷- دلایل مفاخره

مفاخره در ظاهر تناقضی آشکار با ذات عرفان و تصوف دارد. چون از عارف که پیوسته به دنبال گذشتن از خود و رسیدن به حق است انتظار نمی رود که به چیزی مفاخره کند. پس این همه سخنان متنوع در تفاخر به موضوعات مختلف، چگونه می تواند با روحیه عرفان و تصوف سازگار شود و آن همبیشتر از بزرگان عرفان و تصوف باشد؟ شاید راه یافتن پاسخی برای این پرسش نیز در همین نکته نهفته باشد که تقریباً همه مفاخره ها از عارفان بزرگ و نامدار و مشایخ رتبه اول عرفان اسلامی است. چرا چندان مفاخره ای از مریدان و صوفیان گمنام ثبت نشده است؟ آیا عارفان

بزرگی چون جنید و بایزید و شبلی و ابوسعید ابوالخیر با چنان منزلت والا و مقبولیت عامی که در زمان حیات خویش داشته اند، نیازی به فخر فروشی به قصد بزرگ‌نمایی خویش احساس می‌کرده‌اند؟ مسلماً پاسخ این پرسش منفی است. حال برای تبیین بهتر موضوع لازم است نگاهی به قرآن و روایات منقول از رسول (ص) و اهل بیت (ع) انداخته شود. در قرآن آیاتی از قبیل «ولله العزه و لرسوله و للمومنین و لكن المنافقون لا يعلمون» (منافقون: ۸) به چشم می‌خورد که مفاخره‌ای در آن برای حضرت حق تعالی و رسول گرامی اکرم نهفته است. آیا خداوند نیازی به مفاخره دارد؟ یا فخر مطلق که از آن خدا است چه نیازی به بیان آن است؟ بدون شک هرچند در ظاهر آیه شریفه مفاخره است، اما هدف آن تنبیه و آگاه‌سازی بندگان است. باز در احادیث بازمانده از نبی اکرم امثال این گونه مفاخرات بسیار یافت می‌شود. مسلماً حضرت رسول (ص) نیز که سخنانی از این دست مفاخرات بر زبان می‌راند برای اظهار برتری خود نیست بلکه هدف آگاه‌سازی مردمان به جایگاه والای نبوت و به تبع آن روی آوری آنان به دین و راهنمایی شدن به سمت حق است چون بزرگی و عظمت رسول اکرم (ص) و جایگاه ممتازشان در بین انسان‌ها بر کسی از مسلمانان پوشیده نیست و کسی منکر آن جایگاه رفیع نیست. احادیثی چون: «انی لست كاحدكم انی ابیت عند ربی فیطعمنی و یسقینی» (هجویری، ۱۳۸۹: ۴۱۵)، «لوكان موسى حياً ما وسعه الا اتباعی» (روزبهان بقلی، ۱۳۸۵: ۲۰۳؛ عزالدین کاشانی، ۱۳۸۷: ۱۷۸)، «ادبنی ربی فاحسن تادیبی» (هجویری، ۱۳۸۹: ۴۹۱؛ عزالدین کاشانی، ۱۳۸۷: ۱۴۶)، «لی مع الله وقت لا یسعی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل» (هجویری، ۱۳۸۹: ۵۴۱)، «انا امزح و لا اقول الا حقا» (عزالدین کاشانی، ۱۳۸۷: ۱۷۳)، «اول ما خلق الله نوری» (عزالدین کاشانی، ۱۳۸۷: ۷۱)، «انا سید ولد آدم و لا فخر و آدم و من دونه تحت لوائیوم القیامه و لا فخر» (کاشانی، ۱۳۸۷: ۲۴)، «زویت لی الارض فاریت مشارقها و مغاربها» (عزالدین کاشانی، ۱۳۸۷: ۱۴۸). بر همین سیاق امام علی (ع) نیز نظر به شایستگی‌های خویش و اهل بیت نبی (ص) چنان مفاخراتی دارد: «فانا اول من امن به (الله)... فانا اول من صدقه (رسول)» (نهج البلاغه، ۱۳۸۸: ۸۴)، «ان محلی منها (حکومه) محل قطب من الرحا ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر» (نهج البلاغه، ۱۳۸۸: ۲۸)، « و بینکم عتره نبیکم و هم ازمه الحق و اعلام الدین و السنه الصدق» (نهج البلاغه، ۱۳۸۸: ۱۰۴)، «لا یقاس بآل محمد من هذه الامه احد... هم اساس الدین و عماد الیقین» (نهج البلاغه، ۱۳۸۸: ۲۸)، «بنا اهتدیتم فی الظلما و تسنمتم

ذروه العلیا و بنا افجرتم عن السرار» (نهج البلاغه، ۱۳۸۸: ۳۲). با نگاهی به احادیث حضرت رسول (ص) و علی (ع) مشخص می شود که ساختار آن ها به رنگ مفاخرات صوفیانه است به گونه ای که اگر گوینده آن مشخص نباشد می توان آن سخنان را در دسته بندی های فوق الذکر این مقاله قرار داد. چون هدف رسول اکرم (ص) و امام علی (ع) تنبیه و هدایت مردم است و این سخنان از سر واقعیت و به پشتوانه قرب به حضرت حق تعالی بر زبان جاری ساخته اند. سخنان مشایخ تصوف نیز در همین راستا قابل توجیه است. مخصوصا وقتی توجه کنیم که بسیاری از این سخنان در مقوله شطح قرار می گیرند که شطح نیز صرفا در حال فنا صورت می گیرد که عارف خود را به خدا نزدیک می بیند و اگر در آن حال سخنی در عظمت مقام خویش بر زبان راند به اتکای آن جایگاه و مقام والا و نمودی از تجلی حق به شمار می رود که بر زبان عارف جاری می شود. بخشی عمده از مفاخرات کرامات است که آن نیز همانند مفاخرات نبوی می تواند برای آگاهی و تشویق مریدان برای رسیدن به مقامات والاتر عرفان صورت گرفته باشد؛ یعنی وقتی شیخی سخن از دیدار حق تعالی و رابطه خود با خضر (ع) یا دیدار رسول گرامی اسلام (ص) می گوید، به طور پوشیده، مریدان و دیگر مستمعین را ترغیب برای تزکیه و تهذیب بیشتر می کند و این مفاخره مقامی برتر از آنچه شیخ نزد مریدانش دارد، برایش به ارمغان نمی آورد. شاید مفاخره به عبادات هم بتوان در همین دسته قرار داد؛ یعنی عبادت چنان ارزشمند است که می توان به آن فخر فروخت. اگر نگاهی به انواع مفاخره ها نیز انداخته شود، مراتب والای عرفانی چون دیدار حق تعالی، دیدار رسول اکرم (ص) و خضر، عبادات، کرامات و... بیشترین شمار را دارد که به نوعی تایید دلایل ذکر شده برای مفاخره است.

نتیجه

مفاخرات را بر اساس صراحت بیان می توان در دو دسته مستقیم و غیرمستقیم جای داد. مفاخرات مستقیم آنهایی هستند که صوفی، به شخصه و صریح بهموضوعی می نازد و مفاخرات غیر مستقیم به سه بخش تقسیم می شود. مفاخراتی که درواقع تمجیدی است که دیگران کرده اند و صوفی با بازگویی آن به خود می بالد و مفاخراتی که با بیان رویا ذکر می شود و سوم مفاخراتی که پس از مرگ اتفاق می افتد.

مفاخره از نظر ساختار یا بیان طرفین آن به انواعی تقسیم می‌شود مانند مفاخره شیخ با مرید، صوفی با عامی، صوفی با صوفی، صوفی با پیامبران و...
 بنمایه مفاخرات صوفیانه بسیار متنوع است. از نازش به مقام خود گرفته تا فخر به عبادات و دیدار شیطان را شامل می‌شود. در نهایت می‌توان هجده درون‌مایه کلی برای مفاخرات برشمرد که بعضی خود به زیرمجموعه‌هایی تقسیم می‌شود. مثلاً افتخار به همنشین از این موضوعات کلی است که خود به همنشینی با حق تعالی، پیامبر(ص)، حضرت علی(ع)، خضر، فرشتگان، بزرگان عرفان و شیطان تقسیم می‌شود. بیشترین شمار مصداق‌های مفاخره، به مقام و شخصیت برجسته صوفی مربوط می‌شود و پس از آن نازش به عبادات قرار می‌گیرد. اما افتخار به دین اسلام و مسلمانی بر خلاف انتظار دارای مصداق‌های بسیار اندکی است و نازش به والدین، فخر به ثروت و مرید دارای کمترین شمار مصداق است.
 از دلایل مفاخره می‌توان به جنبه تبلیغی و تشویقی آن اشاره کرد. به نظر می‌رسد که مفاخره‌ها به قصد هدایت بهتر و تشویق بیشتر مریدان به تهذیب و تزکیه و صبر بر دشواری‌های طریقت صورت گرفته باشد و به همین دلیل است که بیشتر مفاخره‌ها از مشایخ بزرگ طریقت چون جنید و بایزید و شبلی و ابوسعید ابوالخیر و خرقانی و... است.

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله. (۱۹۶۷م). *حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء*. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ۳- امین، سید حسن. (۱۳۸۸). «خودستایی و مفاخره در شعر پارسی». *مجله حافظ*. شماره ۶۴، ۳۵-۳۶.
- ۴- جامی، عبدالرحمان بن احمد. (۱۳۳۶). *نفحات الانس من حضرات القدس*. تصحیح مهدی توحیدی پور. تهران: کتابفروشی محمودی.
- ۵- خواجه عبدالله انصاری. (۱۳۸۶). *طبقات الصوفیه*. تصحیح محمد سرور مولایی. تهران: توس.

- ۶- رضایی، سمیه، رضایی، زینب و صیادکوه، اکبر. (۱۳۹۰). «خاقانی شخصیت خودشیفته و کمال گرا»، اندیشه های ادبی. سال سوم، شماره ۸، ۲۴۲-۲۱۷.
- ۷- روزبهان بقلی. (۱۳۸۵). شرحشطحیات. تصحیح و مقدمه هنری کرین. تهران: طهوری.
- ۸- سلمی، ابو عبدالرحمن. (۱۹۵۳م). طبقات الصوفیه، تحقیق نورالدین شریبه. قاهره: جماعه الازهر للنشر و التألیف.
- ۹- سهروردی، ابو حفص شهاب الدین عمر. (۱۳۷۴). عوارف المعارف. ترجمه عبدالؤمن اصفهانی. به اهتمام قاسم انصاری. تهران: علمی - فرهنگی.
- ۱۰- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). انواع ادبی. تهران: نشر میترا.
- ۱۱- عزالدین کاشانی، محمود بن علی. (۱۳۸۷). مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه. تصحیح عفت کرباسی و محمد رضا برزگر خالقی. تهران: زوار.
- ۱۲- عطار، فرید الدین. (۱۳۷۵). تذکره الاولیاء. تهران: صفی علیشاه.
- ۱۳- عین القضاة همدانی. (۱۳۸۶). تمهیدات. تصحیح عفیف عسیران. تهران: کتابخانه منوچهری.
- ۱۴- غزالی، احمد. (۱۳۷۶). مجموعه آثار فارسی احمد غزالی. به اهتمام احمد مجاهد. تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۵- فرزام پور، علی اکبر. (۱۳۵۴). «خودستایی شاعران». مجله یغما. شماره ۲، ۳۷۷-۳۷۴.
- ۱۶- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۴۵). الرساله الی الصوفیه. ترجمه ابوعلی حسن بن احمد العثماني. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۷- کافی، غلامرضا. (۱۳۹۲). «بررسی گونه های فخر در دیوان طالب آملی». بوستان ادب. شماره دوم. سال پنجم، ۱۱۳-۱۰۳.
- ۱۸- کلینی، ابویعقوب محمد. (۱۳۴۸). اصول کافی. ترجمه و شرح سید قاسم رسولی. تهران: انتشارات مسجد چهارده معصوم.
- ۱۹- گیلانی، عبدالقادر. (بی تا). الغنیه لطالبي طریق الحق فی الاخلاق والتصوف و الآداب الاسلامیه. قاهره: دارالعلم.

- ۲۰- محمدی، هاشم. (۱۳۸۹). «خودشیفتگی شاعران پارسی تا قرن هشتم هجری»، نامه پارسی، شماره ۵۳، ۹۵-۷۸.
- ۲۱- محمودی، مریم. (۱۳۸۹). «مفاخره در شعر رودکی». مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا. سال اول. شماره دوم، ۱۲۲-۱۱۳.
- ۲۲- مستملی بخاری، ابوالبراهیم بن اسماعیل. (۱۳۷۳). شرح التعرف لمذهب التصوف. محمد روشن. تهران: اساطیر.
- ۲۳- معصومعلی شاه شیرازی محمد. (۱۳۸۲). طرائق الحقائق، تصحیح محمد جعفر محجوب. تهران: کتابخانه سنایی.
- ۲۴- معلوف، لویس. (۱۳۸۷). المنجد فی اللغه. قم: نشر بلاغت.
- ۲۵- معین، محمد. (۱۳۸۴). فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.
- ۲۶- نوربخش، جواد. (۱۳۷۳). بایزید بسطامی. تهران: مولف.
- ۲۷- نهج البلاغه. (۱۳۸۸). ترجمه محمد دشتی. قم: دارالبشارت.
- ۲۸- نیکدار اصل، محمدحسین. (۱۳۸۹). «بررسی گونه‌های فخر در دیوان حافظ»، بوستان ادب. دوره دوم. شماره سوم. ۲۴۸-۲۲۳.
- ۲۹- هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۸۹). کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدی. تهران: سروش.